

هو العليم

فرق کافر مستضعف و غیر مستضعف

سلسله دروس خارج فقه - ارتداد - جلسه نوزدهم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اول آن روایتی که آقای ... موردش را پیدا کرده بودند [بیان می کنیم]:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِبْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا بَالِي أَسْأَلُكَ عَنِ الْمَسْأَلَةِ فَتُجِيبُنِي فِيهَا بِالْجَوَابِ ثُمَّ يَجِئُكَ غَيْرِي فَتُجِيبُهُ فِيهَا بِجَوَابٍ آخَرَ. فَقَالَ: «إِنَّا نُجِيبُ النَّاسَ عَلَى الزِّيَادَةِ وَالنَّقْصَانِ». قَالَ قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَدَقُوا عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَمْ كَذَبُوا قَالَ: «بَلْ صَدَقُوا» قَالَ قُلْتُ: فَمَا بِالْهَمِّ اخْتَلَفُوا، فَقَالَ: «أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ الرَّجُلَ كَانَ يَأْتِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَيَسْأَلُهُ عَنِ الْمَسْأَلَةِ فَيُجِيبُهُ فِيهَا بِالْجَوَابِ ثُمَّ يُجِيبُهُ بَعْدَ ذَلِكَ مَا يَنْسَخُ ذَلِكَ الْجَوَابَ فَتُسَخِّتُ الْأَحَادِيثُ بَعْضُهَا بَعْضًا»^۱.

این مربوط به آن روایتی بود که عرض کردم خیلی به مانحن فيه کاری ندارد و فقط منظور دال بر این بود که روایات مختلف هستند و امام علیه السلام براساس زیاده و نقصان با افراد صحبت می کنند.

از جلسه بعد إن شاء الله وارد بحث دیگری می شویم. اگرچه ما خواستیم فقط از باب ارائه بعضی از ادله نسبت به خصوص این مطلب بیان کنیم که اگر ارائه مطلب و وصول به مطلبی از روی عناد و قصد و عمد نباشد، شارع عقابی را مترتب بر این مطلب نمی کند.

تلمیذ: حتی کفر را هم می گیرد.

استاد: حتی کفر را هم می گیرد، هیچ فرقی نمی کند!

تلمیذ: یعنی آیا اگر کسی بدون عناد، کافر بمیرد مشکلی ندارد؟!

کافر مستضعف

استاد: نه خیر، مشکلی ندارد و آیاتی که در اینجا هست مثل ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾^۲ و ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾^۳ برگشت همه اینها به عناد است و همه اینها انصراف به عناد و غرض و امثال ذلک دارند. اما کافری که روی اصول خودش و روی اصول فطری خودش انفاق می کند، جود دارد، بخشش دارد، راست می گوید، صدق دارد، حسن امانت دارد و فلان دارد اما پیغمبر را نمی شناسد، او جزء مستضعفین است.

۱. الکافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحديث، ص ۶۵، ح ۳.

۲. سوره نساء (۴) آیه ۴۸.

۳. سوره نساء (۴) آیه ۱۱۶.

تلمیذ: در مورد حاتم طائی داریم که وارد جهنم می شود اما معذب نمی شود^۱ یعنی چه؟
استاد: ما الآن نمی دانیم که به چه نحو است. این مسئله را نمی دانیم که حاتم طائی در آن موقعیتی که داشت، بر چه دینی بود؛ ممکن است که بر دین مسیح نبوده باشد و عناداً بت پرستی را اختیار کرده باشد، دلیل ندارد. ما فقط یک روایت می دانیم اما آیا امام فرموده اند که او معاند بوده یا نبوده است و امثال ذلک؟ آیا می توانست تحقیق کند و نکرده است؟ یا اینکه مطلب را یله و رها و با مسامحه با این مسئله تلاقی کرده است؟ اینها جهاتی است که هیچ در روایت مطرح نشده است، بلکه فقط جود و اعطای او مطرح شده است.

ابن ابی العوجاء از زنداقه

این روایت از صفحه ۷۴ تا صفحه ۷۸ هست که امام علیه السلام داستان ابن ابی العوجاء را نقل می کند - حالا راجع به خصوص ابن ابی العوجاء با توجه به موقعیتی که دارد بعداً دوباره باید به آن مراجعه کنیم - و منظور امام علیه السلام در داستان ابن ابی العوجاء این بود که با وجود اینکه امام علیه السلام او را محکوم و ملزم کرد ولی او دوباره عناداً کلام حضرت را نپذیرفت و حضرت در اینجا به او لقب عَتُوّ و ضلال می دهد. روایت ابن ابی العوجاء روایت مفصّلی است و در دو روایت این مطلب بیان شده است و ابن ابی العوجاء از زنداقه بوده است.

در یک روایت که همین روایت است، حضرت با ابن ابی العوجاء محاجّه می کند و روز اول می رود و روز دوم می آید و بعد روز سوم می آید و همین طور تا اینکه بعد مختفی می شود.

سال بعد پس از اینکه حضرت با او بحث و محاجّه کردند و او را ملزم کردند، او با امام علیه السلام در حرم التّقاء می کند، بعضی از اصحاب به امام صادق علیه السلام عرض می کنند: «ابن ابی العوجاء اسلام آورده است»، حضرت می فرماید: «او اسلام نمی آورد»، وقتی که به حضرت نگاه کرد، گفت: «سیدی و مولای»، حضرت فرمود: «برای چه به اینجا آمده ای؟! تو که دین نداری پس برای چه به مکه آمده ای؟!»، گفت: «عادتی بود»، خلاصه ما می آمدیم، به خاطر اینکه شهر و مسائلش را ببینیم، این کارهای جنون آمیز و امثال ذلک را که مردم انجام می دهند تماشا کنیم؛ اینکه سرشان را می تراشند و سنگ می اندازند و امثال ذلک! خواست حضرت را مسخره کند، حضرت فرمود: «تو هنوز روی عَتُوّ و ضلال خودت هستی»، او خواست صحبت کند اما حضرت فرمودند که الآن دیگر جای صحبت نیست. اینکه می گوید: «فَدَّهَبَ يَتَكَلَّمُ فَقَالَ لَهُ: لَا جِدَالَ فِي الْحَقِّ» منظور

^۱. الإختصاص، ج ۱، ص ۲۵۳:

«وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِعَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ: "إِنَّ اللَّهَ دَفَعَ عَنْ أَبِيكَ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ

لِسَخَاءِ نَفْسِهِ».

حضرت این است که الآن کفر دیگر بر تو تمام است، الآن تو در اینجا ختم به کفر کردی و دیگر جای تکلم نیست. آیا بعد از این همه صحبت دوباره می‌خواهی صحبت کنی؟! یعنی چه؟! عبايش را گرفته بود و حضرت عبايش را کشید و حرف و مطلب آخر را به او زد، - اسم ابن ابی العوجاء عبدالکریم بود - مثل اینکه یک دفعه قلبش درد گرفت و حضرت همان‌جا دخلش را آورد و او را از مکه برگرداندند و در بین راه فوت کرد.^۱

موارد صدق ضلال و عُتُو

این روایت برای ما بیان می‌کند که ضلال و عُتُو در آنجایی است که شخص کلام حق را شنیده است و محکوم شده است و نتوانسته جواب دهد ولی دوباره به دنبال مطلب خودش رفته است و سرپیچی کرده است. البته از نقطه نظر تبعات، اینکه چرا حضرت نگفتند که او را بکشید و چه کار کنید، اینها مسائلی هستند که بعداً باید در آن اموری که مترتب بر ارتداد می‌باشند ذکر شوند. این یک روایت بود.

روایت دیگر، روایت سفیان ثوری است که این روایت هم در اصول کافی، جلد اول است.^۲ سفیان ثوری

^۱. الکافی، ج ۱، کتاب التوحید، باب حدوث العالم و إثبات المحدث، ص ۷۴، ح ۲:

«الدَّقَاقُ عَنِ الْكَلْبِيِّ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَ الْحَدِيثَ: ... فَلَمَّا أَنْ كَانَ مِنَ الْعَامِ الْقَابِلِ لَتَقَىٰ مَعَهُ فِي الْحَرَمِ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ شَيْعَتِهِ إِنَّ ابْنَ أَبِي الْعُجَّاءِ قَدْ أَسْلَمَ فَقَالَ الْعَالِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «هُوَ أَعْمَىٰ مِنْ ذَلِكَ لَا يَسْلَمُ» فَلَمَّا بَصُرَ بِالْعَالِمِ قَالَ: «سَيِّدِي وَمَوْلَايَ»، فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا جَاءَ بِكَ عَلَىٰ هَذَا الْمَوْضِعِ؟» فَقَالَ: «عَادَةُ الْجَسَدِ وَ سُنَّةُ الْبَلَدِ وَلِئُبْصِرَ مَا النَّاسُ فِيهِ مِنَ الْجُنُونِ وَالْحَلَقِ وَ رَمَى الْحِجَارَةَ» فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ: «أَنْتَ بَعْدُ عَلَىٰ عُتُوكَ وَ ضَلَالِكَ يَا عَبْدَ الْكَرِيمِ» فَذَهَبَ يَتَكَلَّمُ فَقَالَ لَهُ: «لَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَ نَفَضَ رِدَاءَهُ مِنْ يَدِهِ» وَ قَالَ: «إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُ وَ لَيْسَ كَمَا تَقُولُ نَجُونَا وَ نَجُوتَ وَ إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا نَقُولُ وَ هُوَ كَمَا نَقُولُ نَجُونَا وَ هَلَكْتَ». فَأَقْبَلَ عَبْدُ الْكَرِيمِ عَلَى مَنْ مَعَهُ فَقَالَ: «وَجَدْتُ فِي قَلْبِي حَرَارَةً» فَرُدُونِي فَرُدُّوهُ وَ مَاتَ لَا رَحِمَهُ اللَّهُ.»

^۲. الکافی، ج ۱، کتاب الحجَّة، باب ما أمر النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بِالنَّصِيحَةِ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَ الزُّوْمِ لِمَجَاعَتِهِمْ وَ مِنْ هُمْ، ص ۴۰۳، ح ۲:

«عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ قَالَ: قَالَ سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ: «إِذْهَبْ بِنَا إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ» قَالَ: فَذَهَبْتُ مَعَهُ إِلَيْهِ فَوَجَدْنَاهُ قَدْ رَكِبَ دَابَّتَهُ فَقَالَ لَهُ سُفْيَانُ: «يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ حَدِّثْنَا بِحَدِيثِ خُطْبَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ» قَالَ: «دَعْنِي حَتَّى أَذْهَبَ فِي حَاجَتِي فَإِنِّي قَدْ رَكِبْتُ فَإِذَا جِئْتُ حَدِّثُكَ». فَقَالَ: «أَسْأَلُكَ بِقُرَابَتِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لَمَّا حَدَّثْتَنِي»، قَالَ فَتَرَلَّ، فَقَالَ لَهُ سُفْيَانُ: «مُرْ لِي بِدَوَاةٍ وَ قِرْطَاسٍ حَتَّى أَثْبِتَهُ» فَعَدَا بِهِ ثُمَّ قَالَ: «أَكْتُبْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» خُطْبَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ نَضَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها وَ بَلَّغَهَا مَنْ لَمْ تَبْلُغْهُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ لِيَبْلُغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ قُرْبُ حَامِلٍ فَقَدْ لَيْسَ بِفَقِيهِ وَ رَبُّ

از افرادی بود که در مقابل امام علیه السلام ایستاد و مردم را به دور خودش مجتمع کرد و با امام مباحثاتی کرد و امام در هر مورد او را محکوم کرد تا اینکه به حج آمد و با امام صادق علیه السلام در مسجد الحرام ملاقات کرد و حضرت سوار بر حمار و مرکب شده بودند و می خواستند از مسجد بیرون بیایند و به طرف منزلشان بروند، در آنجا به حضرت عرض کرد: «یا بن رسول الله آن خطبه پیغمبر را در حجة الوداع برای من بیان کنید»، حضرت فرمودند: «الآن من کار دارم و می خواهم بروم، بعد برای تو می گویم»، گفت: «نه، تو را به حق جدت، تو را به حق قرابت بر جدت!» پدر سوخته ها چه آدم هایی هم بودند، واقعاً آدم می بیند [تعجب می کند!] کلام را از امام علیه السلام می گرفتند و به اسم خودش برای خودشان دکان و دستگاه درست می کردند، حجره به راه می انداختند و دعوی داشتند! حضرت فرمودند:

خطبه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حجة الوداع که در منی خواندند این است:

«نَضَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها»، بعد می رسند به اینجا که می فرمایند که «قَرَبَ حَامِلٌ فَقَهٍ لَيْسَ بِفَقِيهِ وَ رَبٌّ حَامِلٌ فَقَهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ ثَلَاثٌ لَا يَغُلُّ عَلَيْهِنَ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَ النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَ النَّزُومُ لِمَجَاعَتِهِمْ»

پیغمبر در خطبه منی در حجة الوداع این سه مطلب را فرمودند.

سفیان به امام عرض می کند: «دستور دهید تا اطرافیان شما قلم و دواتی بیاورند تا اینکه من بنویسم». حضرت می گویند: «بیاورید و به او بدهید». سفیان این خطبه پیغمبر را از زبان امام علیه السلام می شنود و می نویسد بعد خدا حافظی می کند و می رود. وقتی که می آید، مصاحب سفیان به او می گوید که دو مطلب در اینجا به نظر من رسیده است: «یکی اینکه منظور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از **«النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَ النَّزُومُ لِمَجَاعَتِهِمْ فَإِنْ دَعَوْتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ»** آن مؤمنونِ اخِ وَهْ»

حَامِلٌ فَقَهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ ثَلَاثٌ لَا يَغُلُّ عَلَيْهِنَ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَ النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَ النَّزُومُ لِمَجَاعَتِهِمْ فَإِنْ دَعَوْتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ» و هم یزید علی من سواهم یسعی بذمتهم أدناهم.

فكتبه سفیان ثُمَّ عَرَضَهُ عَلَيْهِ وَ رَكِبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ جِئْتُ أَنَا وَ سُفْيَانُ فَلَمَّا كُنَّا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ قَالَ لِي: «كَمَا أَنْتَ حَتَّى أَنْظُرَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ» فَقُلْتُ لَهُ: قَدْ وَ اللَّهِ أَلَزَمَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ رَقَبَتَكَ شَيْئًا لَا يَذْهَبُ مِنْ رَقَبَتِكَ أَبَدًا فَقَالَ: «وَ أَى شَيْءٍ ذَلِكَ؟!» فَقُلْتُ لَهُ: «ثَلَاثٌ لَا يَغُلُّ عَلَيْهِنَ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ» قَدْ عَرَفْنَاهُ «وَ النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ» مِنْ هَؤُلَاءِ الْأَيِّمَةِ الَّذِينَ يَجِبُ عَلَيْنَا نَصِيحَتُهُمْ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ وَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ وَ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ وَ كُلُّ مَنْ لَا تَجُوزُ شَهَادَتُهُ عِنْدَنَا وَ لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ خَلْفَهُمْ وَ قَوْلُهُ «وَ النَّزُومُ لِمَجَاعَتِهِمْ» فَأَيُّ الْجَمَاعَةِ مُرَجَّى يَقُولُ مِنْ لَمْ يَصِلْ وَ لَمْ يَصُمْ وَ لَمْ يَغْتَسِلْ مِنْ جَنَابَةِ وَ هَدَمَ الْكَعْبَةَ وَ نَكَحَ أُمَّهُ فَهُوَ عَلَى إِيْمَانٍ جَبْرِئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ أَوْ قَدَرَى يَقُولُ لَا يَكُونُ مَا شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَكُونُ مَا شَاءَ إِبْلِيسُ أَوْ حَرُورَى يَتَبَرَّأُ مِنْ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ شَهِدَ عَلَيْهِ بِالْكَفَرِ أَوْ جَهْمَى يَقُولُ إِنَّمَا هِيَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ وَحْدَهُ لَيْسَ الْإِيْمَانُ شَيْءٌ غَيْرُهَا قَالَ: «وَيْحَكَ! وَ أَى شَيْءٍ يَقُولُونَ؟!» فَقُلْتُ: يَقُولُونَ إِنَّ عَلَى بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اللَّهُ الْإِمَامُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْنَا نَصِيحَتُهُ وَ لَزُومُ جَمَاعَتِهِمْ أَهْلَ بَيْتِهِ قَالَ: «فَاخَذَ الْكِتَابَ فَخَرَقَهُ ثُمَّ قَالَ: لَا تُخْبِرُ بِهَا أَحَدًا.»

المُسْلِمِينَ کیستند؟! آیا منظور پیغمبر معاویه و یزید هستند؟! «خود سفیان ثوری هم معاویه و یزید و امثالهم را قبول نداشت، آیا منظور معاویه و یزید یا عبدالملک مروان و هشام بن حکم است؟! اینها که نیستند، پس منظور از این ائمهٔ مسلمین کیستند؟! این یک مسئله است. «مسئلهٔ دوم اینکه **«الزُّرُومُ لِمَجَاعَتِهِمْ»** کدام یک از جماعات مورد نظر پیغمبر بوده است؟! آیا آن جماعت مرجئه که اصلاً قائل به عدم صلاة و امثال ذلک هستند یا آن طائفةٔ زیدیه - چون بسیاری از زیدیه و این افراد منحرف دور سفیان ثوری جمع شده بودند - یا قدریه که قائل هستند به اینکه خدا در خلقتش و در عالم بلا اراده است؟! «همین طور شروع می کند برای سفیان ثوری به بیان کردن طوائفی که در زمان امام صادق علیهما السلام وجود داشتند و از نقطه نظر اینها واضح البطلان بودند. آیا منظور از **«الزُّرُومُ لِمَجَاعَتِهِمْ»** اینها هستند؟! سفیان ثوری می گوید: «اینها نباید باشند.» می گوید: «بنابراین اینها چه کسانی هستند؟!» می گوید: «منظور باید خود جعفر بن محمد باشد که حضرت این چیزها را بیان می کند و این طائفه حق است.» سفیان ثوری وقتی که با این [استدلال] مجاب می شود و نمی تواند [آن را انکار کند] آن کاغذی را که نوشته بوده پاره می کند و دور می ریزد و می گوید: **«لَا تَكَلِّمْ بِهِ أَحَدًا»**؛ این مسئله را به کسی نگو!»

از جمله مصادیق صَادُونَ عن سبیل الله

در اینجا ما متوجه می شویم که او در مقام عناد بوده است. حالا که در مقام عناد شد، وقتی که امام صادق علیه السلام از مسجد الحرام عبور می کنند و می بینند که با ابی حنیفه نشسته است، ابی حنیفه آن طرف و سفیان ثوری هم این طرف نشسته اند و جماعتی اطراف اینها جمع شده اند، حضرت به آن اصحابشان می فرمایند: **«هُوَ لَا الصَّادُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»**^۱ اینها هستند که مردم را از راه خدا سد می کنند. «هم ابی حنیفه و هم سفیان؛

^۱. الکافی، ج ۱، کتابُ الْحُجَّةِ، بابُ أَنْ الْوَاجِبَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ مَا يَقْضُونَ مَنَاسِكَهُمْ أَنْ يَأْتُوا الْإِمَامَ فَيَسْأَلُونَهُ عَنْ مَعَالِمِ دِينِهِمْ وَيُعَلِّمُونَهُمْ وَلَا يَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلَا يَتَّخِذُوا مِنْهُمْ لَه، ص ۳۹۲، ح ۳:

«سَدِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ دَاخِلٌ وَ أَنَا خَارِجٌ وَ أَخَذَ بِيَدِي ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْبَيْتَ فَقَالَ: **«يَا سَدِيرُ إِنَّمَا أَمَرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيُطَوُّوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُعَلِّمُونَا وَلَا يَتَّخِذُوا لَنَا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ آهَ تَدَى﴾**» ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ **«إِلَى وَلَا يَتَّخِذُوا»** ثُمَّ قَالَ: **«يَا سَدِيرُ فَأَرَيْكَ الصَّادِينَ عَنْ دِينِ اللَّهِ»** ثُمَّ نَظَرَ إِلَى أَبِي حَنِيفَةَ وَ سُفْيَانَ الثَّوْرِيَّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ هُمُ حَقَّقُوا فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ: **«هُوَ لَا الصَّادُونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ بِلَا هُدًى مِنَ اللَّهِ وَ لَا كِتَابٍ مُبِينٍ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْأَخَابِثُ لَوْ جَلَسُوا فِي بُيُوتِهِمْ فَجَالَ النَّاسُ فَلَمْ يَجِدُوا أَحَدًا يُخْبِرُهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ حَتَّى يَأْتُونَا فَنُخْبِرَهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ»**.

یعنی هردوی اینها! پس می‌توانیم بگوییم که اینها از روی عُتُو و عناد این کار را کرده‌اند. حضرت مطلب را برایش بیان می‌کند و بعد قبول نمی‌کند و موجب انحراف مردم از راه خدا و از [مسیر حق] می‌شود.

حالا اگر ما باشیم و سفیان ثوری که ببینیم این مسائل بدیهی و این قضایا را از روی عناد و از روی [غرض] انکار می‌کند، درباره آنها چه حکم می‌کنیم؟! خلاصه، مسئله‌ای که در اینجا مطرح است قضیه عناد است. لذا حضرت به او عنوان «صَادَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» می‌دهند.

از مجموع روایاتی که تابه‌حال در باب القاء شبهه و یا قبول شبهه، از روی عناد یا غیر عناد مطرح شد ما استفاده کردیم که بیان شارع منقولاً بر عدم عقاب و بر عدم مواجهه تبعات انحراف عقیده است در مواردی که آن شبهه از روی عناد نباشد و شک نسبت به ضروری‌ای از ضروریات دین و مبانی‌ای از مبانی دین از روی عناد تحقق پیدا نکند. ما این مطلب را استفاده کرده‌ایم.

حالا از جلسه آینده بحث عوض می‌شود و ما بحث ارتداد را در یک مسئله دیگر پی می‌گیریم و [بعد از بیان] مطالبی که بعداً می‌آیند، إن شاء الله شروع می‌کنیم به جمع کردن اینهایی که بحث کردیم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد